بسم الله الرحمن الرحیم

ایجاد انگیزه

**ملاک در جایگاه شیعه**

حدیثی از وجود مقدس امام باقر(ع) نقل شده که برای سیر در وادی توحید بسیار راه گشا است ایشان به فرزندشان امام صادق(ع) می فرمایند: «يَا بُنَيَّ اعْرِفْ مَنَازِلَ الشِّيعَةِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ‏ وَ مَعْرِفَتِهِمْ‏»( معاني الأخبار، النص، ص: 1)، اگر می خواهید جایگاه شیعیان ما را بشناسید، ببینید چقدر دانای به روایات ما هستند و چه مقدار معارف ما را به دست آورده اند. جایگاه شیعه به اندازه فهم او از معارف اهل بیت است، و معارف اهل بیت سرچشمه ای است که  قلب انسان را زنده می کند. لذا حضرت فرمودند: مقصود از آیه شریفه «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّريقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً»(جن/16)، این است که، اگر به حرف ما ائمه گوش می کردید، بر آن استقامت داشتید و امر ولایت را می پذیرفتید، خدای متعال قلب شما را با علم امام سیراب می کرد. علمی که از امام به قلب مومن برسد مانند آب سرشاری است که به زمین حاصل خیز می بارد و آن را خرم و زنده می کند؛ لذاست که حضرت فرمودند:«دور هم جمع شوید و معارف ما را بگویید تا اینکه حیات قلب پیدا کنید».

متن و محتوا

**علم و معرفت، منحصر در وجود ائمه (علیهم السلام)**

حضرت در ادامه حدیث معرفت را هم به روایت برگرداندند و این نکته مکرر در روایات ما آمده است. از ائمه نقل شده است که فرمودند:«اگر همه دنیا را بگردید، علم حقیقی را پیدا نمی کنید، چون آن علم فقط در نزد ماست»؛ این سخن برای این است که، خداوند متعال علم را فقط به بندگانش می دهد. تا انسان بندگی نکند، معرفت هم به او داده نمی شود؛ خداوند رزق های ظاهری را به کافر می دهد و حتی بیشتر هم می دهد، خداوند در قرآن می فرماید: اگر شما تحمل می کردید ما به کفار آن قدر می دادیم که حتی سقف خانه هاشان را هم از طلا بسازند.

بنابراین حضرت فرمودند: «فرزندم، درجات مومن به اندازه روایت دانی و فهم از معارف است و معارف هم فقط در نزد ما اهل بیت است»، چون خداوند علم را فقط به بندگانش می دهد، و حقیقت بندگی نیز برای حضرت محمد(ص) و آل او است. در زیارت جامعه کبیره آمده است که: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»(انبیاء/26) پیامبر و آلش بندگان مورد کرامت خدا هستند که هیچ سبقتی بر حضرت حق نمی گیرند و در همه کارها از خداوند تبعیت می کنند؛ آن ها عبد مطلق هستند و برای همین خداوند همه حقایق را به این خاندان عطا کرده است. لذا در روایتی از امام صادق(ع) آمده است که:«تَمَصُّونَ الثِّمَادَ وَ تَدَعُونَ النَّهَرَ الْأَعْظَم‏( الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 222)، من از مردم تعجب می کنم که نهر عظیم جاری را رها کرده اند و از آب ته مانده برکه ها می خورند! شخصی سوال کرد: منظور شما از نهر عظیم چیست؟ ایشان فرمودند: رسول الله(ص). و بعد حضرت در توضیح این نکته فرمودند: تمام آنچه که همه انبیاء داشتند، در وجود مقدس رسول الله است و بعد از ایشان همه به امیرالمومنین رسیده است. شخصی گفت: یعنی شما می خواهید بگویید که امیرالمومنین از پیامبران اولوالعظم هم داناتر بوده است؟! امام فرمود: إِنَ‏ اللَّهَ‏ يَفْتَحُ‏ مَسَامِعَ مَنْ يَشَاءُ، خداوند متعال اگر بخواهد کسی را هدایت کند گوش دلش را باز می کند و الا اگر گوش دل باز نشد، نتیجه این می شود که منِ امام صادق می گویم هرچه همه انبیاء داشته اند نزد امیر المومنین است و این آقا می گوید: یعنی ایشان أَعْلَمُ أَوْ بَعْضُ الْأَنْبِيَاء؟!»

لذا همه حقایقی که خداوند به انبیاء داده است نزد اهل بیت است «وَ عِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ‏ بِهِ‏ رُسُلُهُ‏ وَ هَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ»( زیارت جامعه کبیره)، لذا معرفت هم فقط در خانه اهل بیت است.

حضرت فرمودند: «يَا بُنَيَّ اعْرِفْ مَنَازِلَ الشِّيعَةِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ‏ وَ مَعْرِفَتِهِمْ‏»، معرفت انسان به حقایق، به اندازه فهم او از روایات است «كَلَامُكُمْ‏ نُور»( زیارت جامعه کبیره)، و اگر کلام امام به قلب کسی رسید، او عالم می شود «لَيسَ العِلمُ بِالتَّعَلُّمِ، إنَّما هُوَ نورٌ يَقَعُ‏ في‏ قَلبِ‏ مَن يُريُد اللَّهُ تباركَ وَتَعالى أن يَهدِيَه‏»( بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏1، ص: 225). پس کلام امام حامل نور الهی است، البته برای کسانی که آمادگی داشته باشند.

**تبیین معنای معرفت**

حضرت در ادامه به تفسیر معرفت پرداختند و فرمودند:«فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدِّرَايَةُ لِلرِّوَايَة»، معرفت، همان فهم روایات ما است. منظور از فهم روایات، نقل آن ها نیست! در روایت آمده است که حضرت فرمودند:«اگر هزار روایت را نقل کنید، به اندازه اینکه یکی از آن ها را بفهمید ارزش ندارد!». همه معارف در فهم روایات معصومین

است، چون کلام ایشان، قرآن نازل است؛ مانند مادری که غذای سنگینی را که طفل نمی تواند هضم کند می خورد و بعد از اینکه تبدیل به شیر شد به فرزندش می دهد. لذا حقیقت قرآن در وجود ائمه است، آن ها «وَ حَمَلَةِ كِتَابِ‏ اللَّه‏»( زیارت جامعه کبیره) هستند و این تحمل ، کار هر کسی نیست، اگر یک آیه قرآن بر کوه نازل شود، متلاشی می شود «لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى‏ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»(حشر/21). قلب امام است که می تواند این آیات را تحمل کند «بلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ في‏ صُدُورِ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»(عنکبوت/49)، و اگر کسی به علم امام برسد به توحید دست یافته است.

**فهم روایات وسیله ای برای ترفیع ایمان**

در ادامه حدیث، حضرت جمله عجیبی را فرمودند «وَ بِالدِّرَايَاتِ لِلرِّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ»، با فهم روایات، مومن به بالاترین درجه ایمان می رسد. سلمان، سلمان شد زیرا در روایتی رسول خدا و امیرالمومنین فرمودند: «كَانَا يُحَدِّثَانِهِ‏ بِمَا لَا يَحْتَمِلُهُ‏ غَيْرُهُ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِ اللَّهِ وَ مَكْنُونِه‏»( بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏22، ص: 331)، او اهل سرّ بود و حضرت مرتب اسرار معارف الهی را برای او بازگو می کردند. شیعه خوب کسی است که علم امام را تحمل می کند، و اگر کسی این ظرف وجودی را پیدا کرد به همه حقایقی که با این علم به دست می آید، می رسد.

عنوان بصری پیرمردی بود که نزد بیشتر علما رفته بود و در این اواخر عمرش قصد کرد که نزد امام صادق(ع) نیز برود، پس از اینکه به محضر حضرت رسید، گفت: آمده ام تا علم را از شما فرا گیرم. امام فرمودند: جای خوبی آمدی، اما علم لفظ نیست، بلکه علم نورانیت قلب است؛ پس اگر می خواهی آن را بیاموزی باید اول بنده شوی و بعد بیایی! عنوان بصری پرسید: بندگی در چیست؟ حضرت پاسخ دادند: اولین قدم در بندگی این است که خود را مالک ندانی و تدبیر کار خودت را نکنی، بلکه آن را به خدا تفویض کنی، بعد فرمودند اگر این سه کار را انجام دادی، متقی خواهی شد؛ چون فرصت مراء و جدال و تفاخر از تو گرفته می شود.

لذا بالاترین درجات ایمان با فهم روایات ائمه صورت می گیرد، و این فهم نیز نیاز به امتحان دادن و تسلیم شدن دارد. اگر انسان تسلیم شد، علم به او داده می شود، چون ائمه به دنبال شاگرد می گردند. امیرالمومنین فرمودند: «إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْماً جَمّاً وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ لَوْ أَصَبْتُ‏ لَهُ‏ حَمَلَة»( نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 496)، کاش کسی قابل بود تا من این علم را به او می گفتم!

در حدیث آمده است که شخصی نزد امام صادق رفت و گفت: «آقا، جد شما از اسرار و علوم بلایا و منایا به شاگردانشان می گفتند، شما این ها را به ما نمی گویید؟! حضرت فرمودند: خودت انصاف بده، آیا شده است که من یک حدیث به تو بگویم و تو سریع آن را همه جا پخش نکنی!»

**حدیث عقل و جهل**

یکی از شاگردان امام می گوید: «در جمع خصوصی بودیم که امام صادق به ما فرمودند: «اعْرِفْ‏ الْعَقْلَ‏ وَ جُنْدَهُ‏ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَه»( بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏1، ص: 158)، بروید عقل و سپاهش و جهل‏ و سپاهش را بشناسید تا راهتان را پیدا کنید. هشام گفت: «لَا نَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَّفْتَنَا»، ما که چیزی جز آنچه شما به ما یاد داده اید بلد نیستیم! بعد حضرت شروع به توضیح دادن کردند و فرمودند: خدای متعال عقل را از یمین عرش (مقام اعلی عرش) و از نور آفرید و بعد به او دو دستور داد «فَقَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَل»، دستور اول اینکه به من پشت کن پس او هم پشت کرد‏ و دستور دوم اینکه به سوی من رو بیاور، پس عقل به جلو آمد. عقل، بنده مطیع خدا بود و هرچه را که خدا دستور داد بدون توجه به محتوای آن انجام داد. در معراج پیغمبر خاتم به خلوتگاه الهی، جایی که هیچ پیغمبر و ملکی قدم نگذاشته بود، رفت ولی وقتی که خدا دوباره به او دستور داد که به سوی بندگان برگردد، ایشان هم بدون هیچ اعتراضی برگشت. بعد خداوند با حکمت خود جهل را از دریایی تلخ و شور و ظلمانی آفرید «ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأُجَاجِ الظُّلْمَانِي»‏، و به او دو دستور داد، فرمود: برو، او هم پشت کرد و رفت، ولی وقتی دستور داد برگردد، دیگر برنگشت «فَقَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يُقْبِل‏». نکته ایی که در این جا وجود دارد این است که خداوند تکلیف عقل را از جهل نخواست «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَه»(بقره/286)؛ یعنی عقل در تکلیف عظیم خودش از خداوند اطاعت کرد و جهل هم در تکلیفی که برای او بود عصیان کرد. جهل استکبار ورزید و برای خودش در عرض خداوند مملکتی قرار داد که این کار منشا همه بدی ها بود، برای همین هم خداوند «فَلَعَنَه»‏، او را از رحمت خودش دور کرد. در ادامه روایت آمده است که سپس خداوند عقل را به خاطر بندگیش تکریم کرد و هفتاد و پنج لشکر برای او آفرید تا به وسیله آن ها خدا را بندگی کند؛ کما اینکه خداوند برای اطاعت از خود، قوای ظاهری و باطنی به انسان داده است. از همین جا بود که اشتباه جهل شروع شد، چون اگر جهل با آن ویژگی هایی که برایش گفته شد، تحت فرمان عقل قرار می گرفت، به مقصد می رسید؛ اما جهل به خداوند عرضه داشت: حساب من از عقل جداست و این همان اشتباهی بود که شیطان کرد و به خاطر آن تا قیامت با خدا می جنگد. طلحه و زبیر از اصحاب امیرالمومنین بودند اما به جایی رسیدند که گفتند: از این به بعد دیگر حساب ما از حساب توی علی جداست! اشتباه جهل در این جا بود که به خداوند گفت به من هم لشگری بده تا با عقل بجنگم، درحالی که اصلا بنای بر جنگ نبود! پس خداوند به جهل هم لشگری داد، و همه صفات خوب در لشگر عقل جای گرفتند و صفات بد در جنود جهل.

**مصداق عقل و جهل در روایات**

از روایت استفاده می شود که عقل، وجود مقدس رسول الله(ص) و جهل، دشمن ایشان است و بین این دو درگیری شدیدی است؛ حضرت می خواهند بندگی و صفات حمیده را در عالم بسط دهند ولی دشمن حضرت می خواهد شیطنت را گسترش دهد.

وظیفه ما در این میدان آن است که مملکت وجودی خود را برای پیغمبر اکرم(ص) فتح کنیم و نگذاریم شیطان در آن چنگ اندازی کند. اگر شیطان موفق شد که قوای ما را بگیرد در واقع ما را سرباز خود کرده است؛ تعبیری که امیرالمونین در نهج الباغه می فرمایند این است که:«یک عده ای با شیطان در می آمیزند و در این هنگام «وَ اتَّخَذَهُمْ‏ لَهُ‏ أَشْرَاكا»( نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 53)، شیطان آن ها را دام خود می کند «فَبَاضَ وَ فَرَّخَ‏ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِم‏»، و در قلوبشان تخم گذاری می کند و بعد لشگرش را بر سر قوای آن ها می نشاند و به این ترتیب سپاه او حاکم بر چشم و زبان انسان می شود و آن وقت است که «فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِم»، چشم و زبانش، چشم و زبان شیطان می شود‏». حال اگر ما وظیفه خود را به خوبی انجام دادیم، قوای حضرت در وجودمان ظاهر می شود و مثل خورشید که شعاعش در خانه ما می افتد، نور نبی اکرم هم در دل های ما نفوذ می کند. اگر انسان خود را از جهل تخلیه کرد و به ابلیس و صفات ابلیسی اجازه ورود نداد، شعاع نبی اکرم می شود ولی اگر اجازه ورود داد، همه قوایش شیطانی می شود مثل حسد، بخل، کینه و... . اصلِ انرژیِ این تمدنی که الآن در عالم وجود دارد و مانند سوخت از آن استفاده می شود، حرص به دنیا است. استاد عزیزی می گفت: اگر یخچال را کنار قبرستان بگذارند نه تنها، کسی آن را نمی خرد، بلکه باید آن را با انواع میوه ها تزیین کنند و بعد هم شهوتی جنسی ضمیمه آن کنند تا مردم آن را بخرند!

**شرط متصف شدن به همه قوای عقل**

ذیل روایت عقل و جهل حضرت در تعبیر عجیبی فرمود:«همه مومنین بعضی از لشگر نبی اکرم را در دل دارند (یعنی در وجود یکی سخاوت است و در دیگری توکل و ...)،  ولی تا منقای از جهل نشوند و خودشان را از آن پاک نکنند، همه صفات حمیده در آنان جمع نمی شود»؛ یعنی فقط در دو دسته از انسان ها عقل با همه قوایش وجود دارد: یکی انبیاء و دیگری بندگان آزموده شده. بنابراین هنگامی که شما آزموده شدید، شعاع نبی اکرم در وجودتان تجلی پیدا می کند و در واقع شیعه می شوید. فردی به حضرت عرض کرد: «ما شیعه شما هستیم. حضرت فرمودند: آیا مثل حضرت ابراهیم هستی که «إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَليم»(صافات/84)؟! بعد حضرت قلب سلیم را معنا کردند و فرمودند: «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقى‏ رَبَّهُ‏ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ»( كافي (ط - دار الحديث)، ج‏3، ص: 46)، اگر مانند حضرت ابراهیم هستی که وقتی با خدا ملاقات می کند جز خدا را دل ندارد، شیعه هستی و الا نه!»

بنابراین درگیری عقل و جهل در این است که عقل می خواهد همه را بنده کند و جهل می خواهد همه عالم را مسخر خودش کند؛ و نکته اینجاست که عقل نمی خواهد همه را مسخر خود کند. امیرالمومنین در حدیثی فرمود:«شما مرا به خاطر خودتان می خواهید، اما من شما را نه برای خودم و نه برای خودتان می خواهم، بلکه من شما را برای خدا می خواهم». در این درگیری ما یک جهاد اکبر داریم و می توانیم در سپاه هرکدام که می خواهیم باشیم، لذا کسانی که اهل معصیت هستند همه وجودشان زیر مجموعه شیطان است. در حدیثی آمده است که:«نَحْنُ‏ أَصْلُ‏ كُلِ‏ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرّ... وَ عَدُوُّنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ، وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَة»( كافي (ط - دار الحديث)، ج‏15، ص: 553)، ما اصل همه خیرات هستیم و همه خیرات فروع ما هستند و دشمن ما اصل همه بدی ها و همه بدی ها فروع او است، یعنی هر کجا زهد و توکل و ایمان و... وجود داشت، بدانید که این ها شعاع نبی اکرم هستند و هرکجا بخل و حسد و کینه و...بود بدانید که این ها شعاع دشمن نبی اکرم است.

**نقش حضرت زهرا در درگیری بین عقل و جهل**

این درگیری قبل از آمدن انسان در این دنیا بوده است، سپس خداوند انسان و پیغمبران را به دنیا فرستاد و فراعنه را هم در مقابل آن ها قرار داد «وَ كَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَياطينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ»(انعام/112). پیامبران قبل از نبی اکرم، فرماندهان و پیش قراولان رسول الله هستند و آمده اند تا نور عقل را به اندازه وجودی خودشان به بشر بتابانند و آن ها را هدایت کنند. فرعونیان و نمرودیان نیز از دشمنان نبی اکرم هستند و آمده اند تا جهل را در عالم بسط دهند. و وقتی کار به جایی رسید که همه انبیا و و فراعنه آمدند، نوبت به خود نبی اکرم رسید که لباس بشر بپوشد و با همه وجود به میدان بیاید، و در این هنگام بود که دشمن ایشان هم لباس بشر پوشید و به میدان آمد. پس جنگ جدی شد و در همین جنگ بود که دشمنان نبی اکرم می خواستند همه را کافر کنند و ایشان می خواست همه را بنده خدا کند و از همه شفاعت کند.
نقش حضرت زهرا(س) در این میدان این است که ایشان اعظمِ وسائطِ شفاعتِ نبی اکرم هستند. این وجود مقدس است که ما را در این درگیری حفظ کرده تا زیر دست و پای دشمن حضرت پایمال نشویم. قرآن وقتی می خواهد بگوید که شیطنت این دشمنان چقدر بوده است می فرماید: «وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى‏»(لیل/1)، این ها عالم را تاریک کردند، «أَوْ كَظُلُماتٍ في‏ بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْج مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْض»(نور/40)، قرآن در تفسیر دستگاه سقیفه می فرماید: ظلماتی است که ته یک دریای تاریکِ عمیقِ مواج قرار دارد و بر فراز آن ابر سیاهی است، تاریکی بر روی تاریکی است، به گونه ای که اگر مومن دست خود را بیرون بیاود آن را نمی تواند ببیند.  «وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ»، و اگر خدا در این تاریکی نوری را برای کسی قرار ندهد نور دیگری نیست که حضرت در تفسیر این نور فرمودند: «إِمَاماً مِنْ‏ وُلْدِ فَاطِمَة»( الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 195)، اگر امامی از فرزندان فاطمه در این ظلمات دست انسان را نگیرند، این ظلمات سقیفه که قبل از دنیا بوده تا قیامت همراه او خواهد بود. پس آن کسی که باید بیاید و فضا را به نفع پیغمبر کند، حضرت زهرا(س) است. ایشان مشکاة نور و شب قدر نبی اکرم هستند. «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ»(نور/35)، خدای متعال نور همه عالم است و همه عوالم با نور نبی اکرم اداره می شوند، این نور مثلی دارد که در توحید صدوق آمده که مثل، خود رسول الله است، این مثل تشبیه به یک چراغدان شده است که فرمود منظور از این چراغدان، حضرت زهرا(س) است. پس طبق روایات حضرت زهرا(س)، هم مشکاة نور و هم اصل و محافظ ائمه (علیهم السلام) هستند.

**حضرت زهرا(س)، شب قدر نبی اکرم**

در روایتی نقل شده که پیغمبر اکرم(ص) در رویایی صادقه دیدند که بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه از منبر حضرت بالا می روند و مردم را به قهقرا می برند و یک بت پرستی ولو به شکل جدید در عالم به پا می کنند. حضرت از این خواب خیلی ناراحت بودند که جبرئیل آمد و از علت ناراحتی ایشان سوال کرد، حضرت هم خواب را برای او تعریف کرد. جبرئیل فرمود: این وادی از حد فهم من خارج است! سپس رفت و سوره قدر را آورد که ای پیغمبر ما چرا ناراحتی؟! درست است که آنها دولت هزار ساله ای دارند ولی «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»(قدر/3)، ما به شما شب قدری دادیم که با وجود او کار تمام است. امام صادق(ع) فرمودند: «اللَّيْلَةُ فَاطِمَةُ وَ الْقَدْرُ اللَّه»( بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏43، ص: 65)‏.

زمانی که علامه مجلسی الغدیر را نوشتند عده ای از اهل سنت به او هجوم آوردند و گفتند: «این حرف ها چیست که در کتابت نوشتی و بین همه اختلاف افکندی؟! ایشان در جواب گفتند: من همه این ها را از کتب شما نقل کردم. بعد در استلالی فرمودند: آیا شما این روایت را قبول دارید «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ‏ مِيتَةً جَاهِلِيَّة»( بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏32، ص: 331)، گفتند: بله، این روایت را فریقین نقل کرده اند. بعد گفتند آیا این را هم قبول دارید که بعد از ماجرای به آتش کشیدن در، وقتی شیخین برای عیادت آمدند حضرت زهرا با وساطت علی آن ها را پذیرفت و بعد پشت به آن ها کرد و فرمود:«آیا شما این سخن را از رسول خدا شنیده اید که فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي‏ فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي»( بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏28، ص: 303)، فاطمه جزء وجود من است، پس هرکس او را بیازارد مرا آزرده است»، سپس حضرت فرمود: خدایا تو شاهد باش که این ها مرا اذیت کردند و من از آن ها راضی نیستم.» گفتند: بله، شنیده ایم‏! بعد علامه گفتند: که حضرت زهرا که مصداق آیه تطهیر و مباهله و ... است، امامش چه کسی بوده؟ قطعا که شیخین نبوده اند زیرا حضرت از ایشان ناراضی بوده، پس آیا ایشان به مرگ جاهلی مرده است؟!

این پایین ترین نحوه استدلال است. حضرت زهرا توانسته است که این ها را در باطن عقب براند و عالم را برای ولایت آماده کند. حلقه اتصال کائنات به نبی اکرم و علی(ع) حضرت زهرا هستند و این در زیارت ایشان آمده است «فَإِنَّا نَسْأَلُكِ إِنْ كُنَّا صَدَّقْنَاكِ إِلَّا أَلْحَقْتِنَا بِتَصْدِيقِنَا لَهُمَا بِالْبُشْرَى لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنَا بِأَنَّا قَدْ طَهُرْنَا بِوَلَايَتِك‏»(17)، شما باید ما را به وادی نبوت و ولایت ملحق کنی، و اگر شما را ملحق کردی ما به خودمان بشارت می دهیم که به طهارت محض که توحید است، رسیده ایم. البته داستان شفاعت حضرت زهرا در سوره هل اتی آمده و هرکس می خواهد به شفاعت برسد باید مسکین، اسیر و یتیم باشد.
پس حضرت زهرا لیلة القدر نبی اکرم هستند و کار را برای ایشان تمام کردند. وجود ائمه و داستان ظهور مزد حضرت زهرا است.

گریز و روضه :

امیرالمؤمنین کنار بسرت فاطمة زهرا س نشست، به امام حسن و امام حسین، زینب و امّ کلثوم فرمود: از اتاق بیرون بروید.

مظلوم و مظلومه کنار هم نشستند، چرا؟ چون زهرا می‌خواهد وصیت کند. امیرالمؤمنین ع وصی اوست، می‌خواهد سفارش‌هایش را بنماید؛ لذا بچه‌ها از اتاق بیرون رفتند.

امیرالمؤمنین کنار بستر زهرای مرضیه س نشست: (بحارالانوار، ج 43، ص 191) «و ضمَّ راسّها عَلی صدره»، اشک از گونه‌های فاطمه زهرا س جاری شد. آقا هم اشک می‌ریخت و می‌گفت: فاطمه جان! من در فقدان تو گریه می‌کنم برای نبود تو و غربت خودم اشک می‌ریزم؛ «أبْکِی مَخافَةَ أنْ تَطُولَ حَیاتی». (همان، ص 213) چگونه بعد از تو این خانه و چهار یتیم و این سختی‌ها را تحمل کنم؟ اما زهرا جان! تو چرا گریه می‌کنی؟ بی بی س می‌فرماید: یا امیرالمؤمنین! من برای مظلومیت تو اشک می‌ریزم!

علی جان! سفارش‌هایی دارم: یکی این که بدنم را شب غسل بده، شب کفن کن و شب به خاک بسپار! نمی‌خواهم آن دو نفر بر بدن من نماز بخوانند و در تشیع جنازه‌ی من حاضر گردند. علی جان! خودت متکفل کارهای من باید گردی، خودت بدنم را غسل بده. بچه‌های یتیمم را فراموش نکن. طوری برنامه‌هایت را تنظیم کن که شب‌ها پیش بچه ها باشی. مبادا آن‌ها تنها بمانند. حسینم را از یاد مبر1 (همان، ص 178) –درباره‌ی اباعبدالله به طور ویژه سفارش کرد- وقتی من را در میان قبر می‌گذاری زود از کنار قبرم نرو. آن لحظه میت مونس می‌خواهد، چه مونسی بالاتر از تو علی جان. کنار قبرم بشنین «فأکْثِرْ مِنْ تِلاوَةِ الْقرآنِ و الدُّعاءِ»؛ (بحارالانوار، ج 79، ص 27؛ منتهی الآمال، ص 192) برایم قرآن و دعا بخوان، کنار قبرم بنشین و برایم اشک بریز.

پیراهن خود در غم من چاک مکن جز نیمه شب جسم مرا خاک مکن

از فاطمه یادگاری اگر می‌خواهی خون‌های مرا ز روی در پاک مکن.

هر وقت دلت برای فاطمه تنگ شد. بدان: «البابُ وَالجِدارُ وَالدِّماءُ شهودُ صِدقِ ما بِهِ خِفاءٌ»: